

حافظ و طرز سخن خواجه

دکتر علیرضا ذکاوتی قراگزلو

از دیرباز مشهور بوده است که: «دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه» این مشابَهت در چیست؟ مشترکات دو شاعر بسیار است، که اجمالاً اشاره می‌کنیم: یکی نزدیکی زمان، بلکه همزمانی است، با تفاوت یک نسل، خواجه متوفی ۷۵۳ و خواجه متوفی ۷۹۲ هجری قمری است. بدینگونه حافظ در سنی بوده که می‌توان از جهت فن شاعری او را از شاگردان خواجه به حساب آورد و مسلماً در کسب تجارب هنری، خواجه، از خواجه فایده برده است.

دوم اینکه هر دو مرید امین‌الدین بلیانی بودند. سوم اینکه هر دو از ستایشگران شاه شیخ ابواسحاق اینجو بودند و گویا این خواجه بوده است که حافظ را به دربار ابواسحاق آشنا کرده است. خواجه به طرز ایهام‌آمیزی از دوران شاه شیخ ابواسحاق یاد می‌کند: جام می‌گیر که بر بام سماوات ز نیم علم مرشدی و نوبت بواسعاقی و حافظ که سقوط و تیره بختی آن امیر شعرپرور را دیده بود، می‌گوید:

راستی خاتم فیروزه بواسعقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود دیگر سکونت و به خاک رفتن هر دو در شیراز است. حافظ که می‌دانیم تقریباً تمام عمر را در شیراز گذرانده و خواجه نیز، چندسالی در آنجا بود و همانجا به خاک سپرده شده است. و بدینگونه هر دو شاعر حامل سنت ادب و عرفان شیراز بودند، و عجیب نیست که با هر دو اثری از لهجه و مذاق سعدی را که یادگار «پیران پارس» است می‌یابیم. در واقع خواجه واسطه‌ای است میان سعدی و حافظ.

دیگر اینکه هر دو شاعر سفری به اصفهان داشته‌اند و آنجا تاثیر ذهنی خوبی داشته‌اند. خواجه گوید:

«راستی را در سپاهان خوش بود آواز رود در میان باغکاران یا کنار زنده‌رود» حافظ گوید:

«زنده رود و باغکاران یاد باد»

هر دو شاعر طبق روح تصوف زمانه، به نوعی تشیع ملایم (نه اینکه مسلماً شیعی دوازده‌امامی باشند) گرایش دارند، و جالب اینکه در افسانه‌های عامیانه بعدی هر دو شاعر، نظر کرده حضرت علی علیه‌السلام شناخته شده‌اند.

هر دو شاعر گرایش صوفیانه را با تلقی رندانه از مسائل زندگی توأم کرده‌اند که از همه بهتر در اشاره به مصطلحات و آیین رسوم مغان تجلی می‌کند. اشعار حافظ در این باب مشهور است. اکتسون به بعضی ابیات خواجه که به نحوی کلمه «مغ» در آن به کار رفته است، اشاره می‌کنیم:

«دوشم وطن بجز در دیر مغان نبود

قوت روان من ز شراب مغانه بود»

«نشنود پند تو ای زاهد تر دامن خشک

هر کس از درد مغان دامن پرهیزتر است»

ترکیب و تعبیر «زاهدتر دامن خشک» خیلی جالب و پرمعناست. اکنون دوبیت زیر را بخوانید:

دی آن بت کافر بچه با چنگ و جفانه

می‌رفت به سر وقت حریفان شبانه

بر لاله زنیلیش اثر داغ صبوچی

بر ماه زمشکش گره جعد مغانه...

«گره جعد مغانه» نوعی آرایش موی است، و آشنایی مستقیم (نه کلیشهای) خواجه را با مغان ثابت می‌کند. زیرا او در محیط کرمان و عملاً معتقدان به دین زرتشتی را زیاد دیده است. بیت زیر نیز همین را ثابت می‌کند:

بیا که پیش رخت ذره وار سجده کنیم

چو آفتاب بر آید مغان قیام کنند

جای دیگر از معشوق زرتشتی مذهب یا مهر کیش خود، به «ماه خور آئین» تعبیر می‌کند:

آن زمان کان ماه رخشان خور آئین رخ نمود

باغ پر گلچهر گشت و کاخ پر ارونگ بود

کوی مغان، طبق مرسوم شعر فارسی از سنایی به بعد در معنایی مجازی به کار رفته است، که خواجه و خواجه



